

درس چہار دہم

شجاعت



گوش کن و بگو


قصه‌ی «صدای سکه» را با دقت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر، گفت و گو کنید.

کنید.



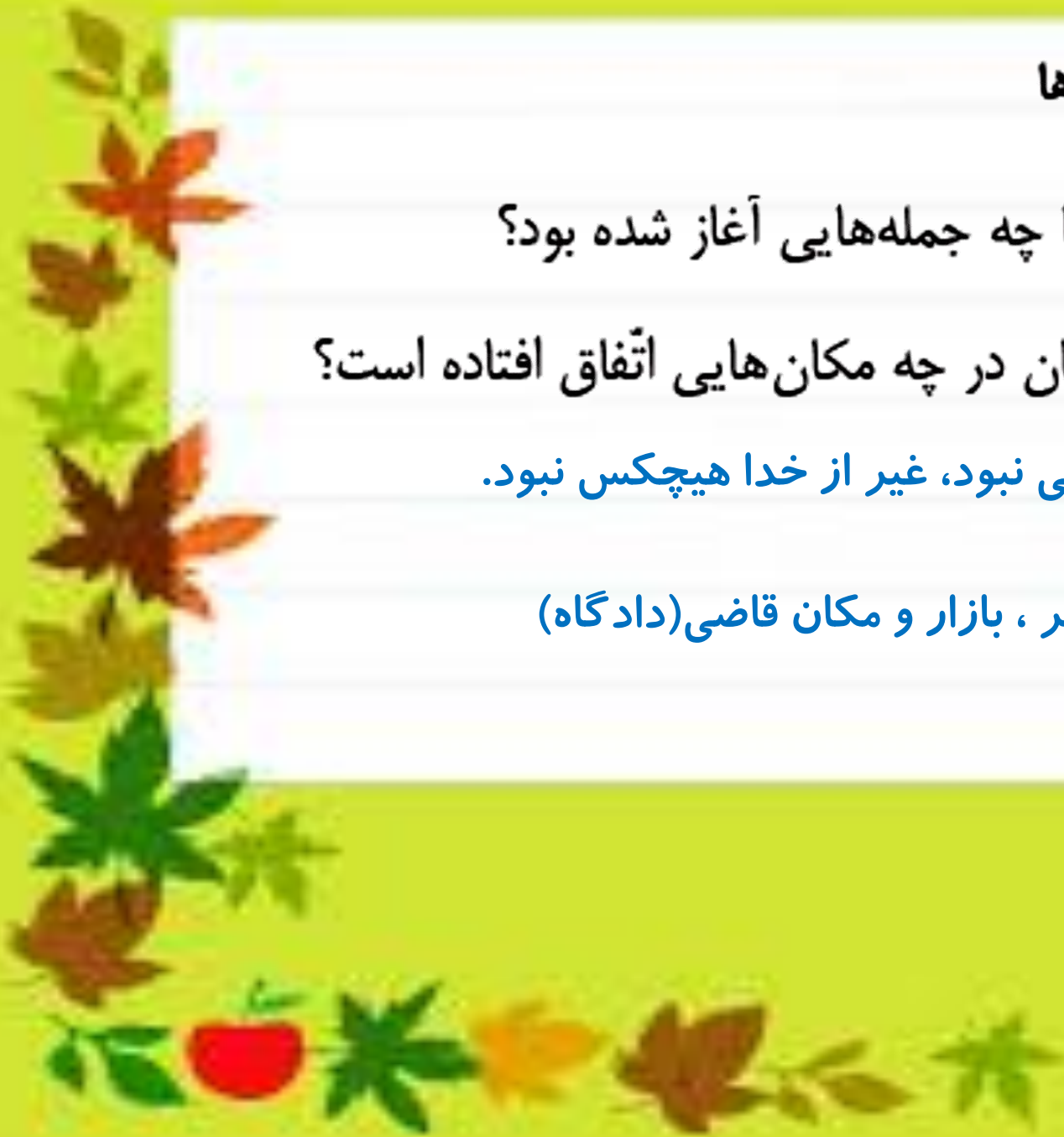
پرسش‌ها

۱ داستان با چه جمله‌هایی آغاز شده بود؟ 

۲ این داستان در چه مکان‌هایی اتفاق افتاده است؟ 

(۱) یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود.

(۲) جنگل ، شهر ، بازار و مکان قاضی (دادگاه)

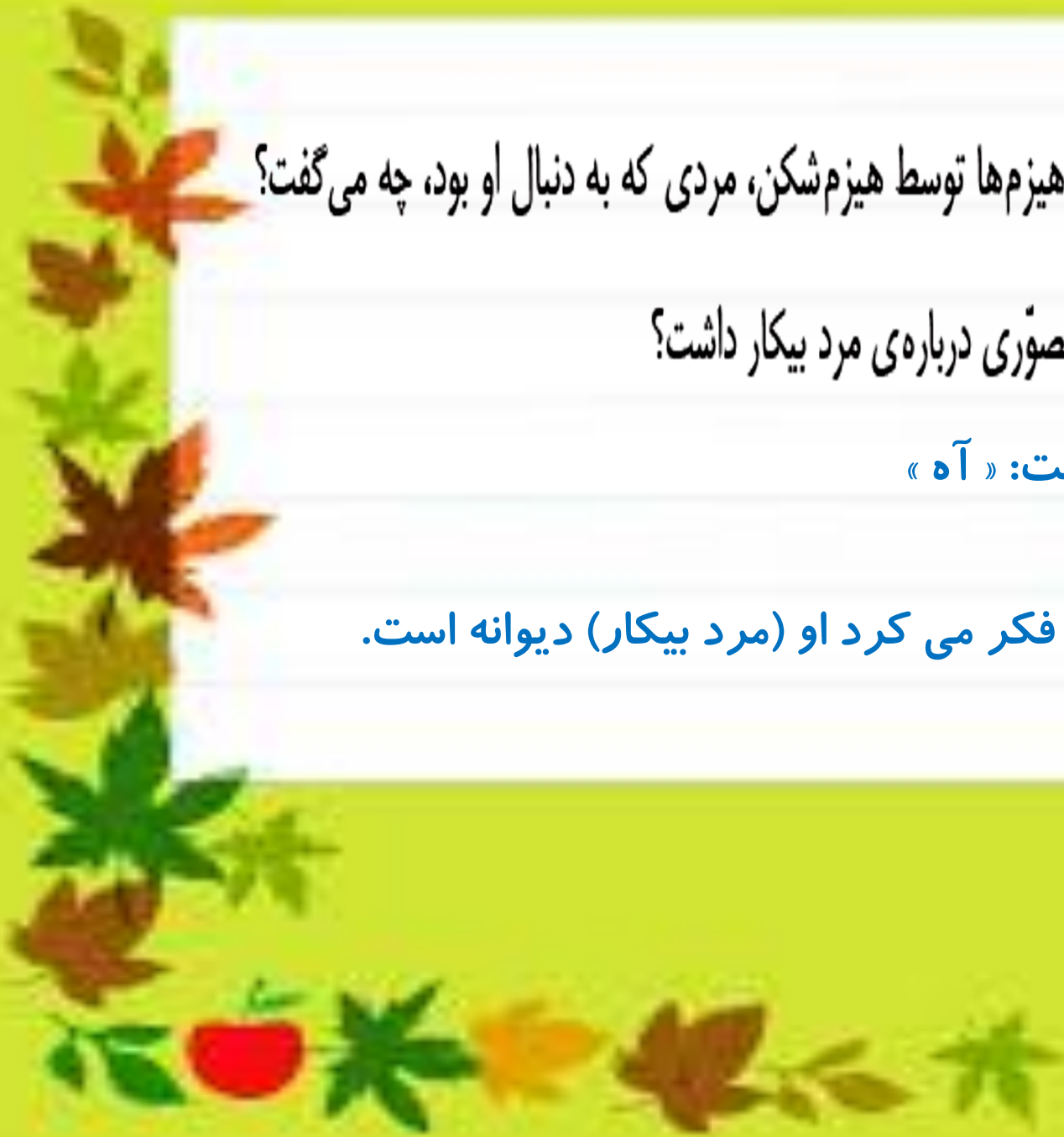


۳ هنگام شکستن هیزم‌ها توسط هیزم‌شکن، مردی که به دنبال او بود، چه می‌گفت؟

۴ هیزم‌شکن چه تصویری درباره‌ی مرد بیکار داشت؟

۳) آن مرد گفت: « آه »

۴) هیزم‌شکن فکر می‌کرد او (مرد بیکار) دیوانه است.

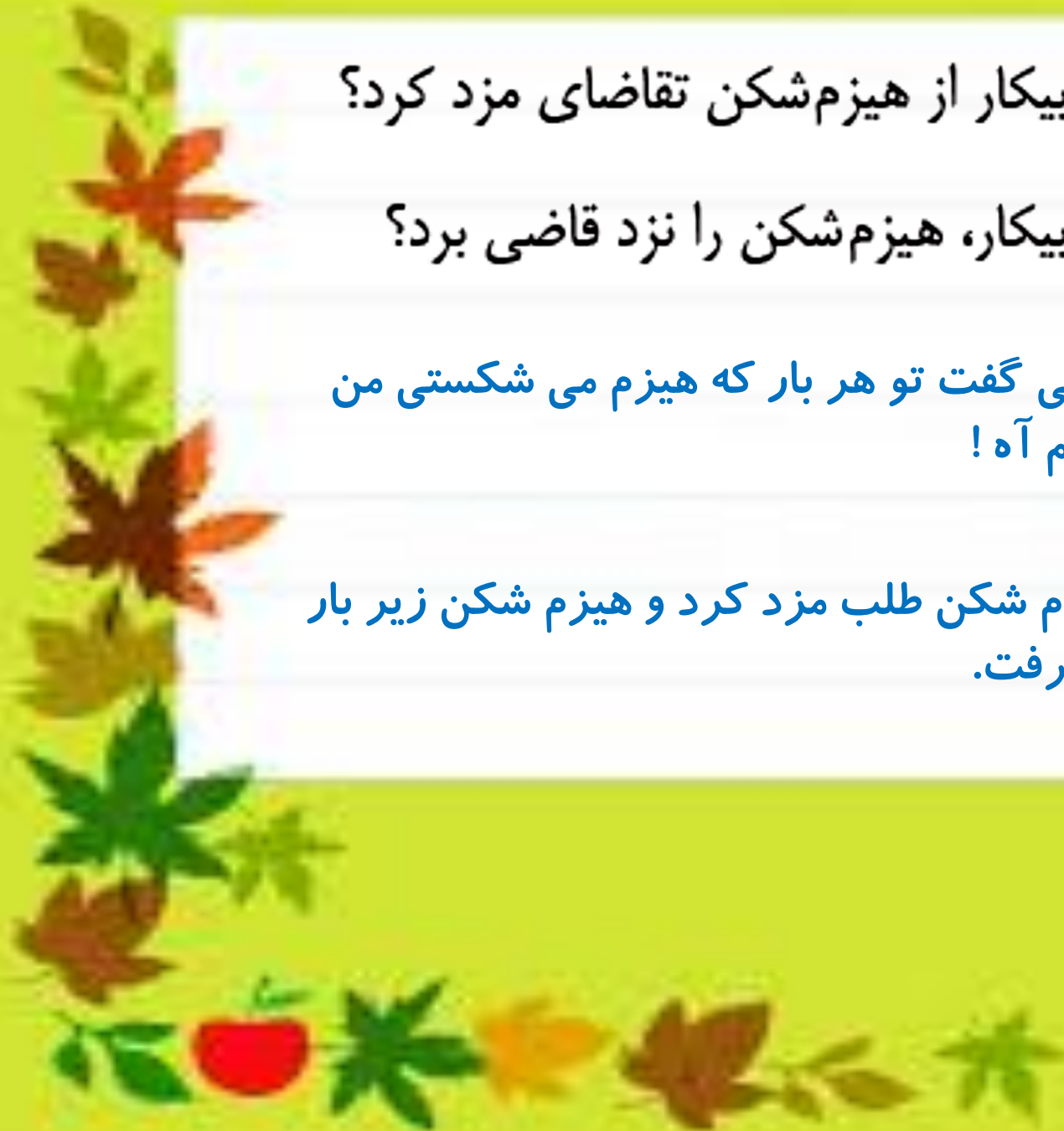


۵ چرا مرد بیکار از هیزم شکن تقاضای مزد کرد؟

۶ چرا مرد بیکار، هیزم شکن را نزد قاضی برد؟

۵) مرد بیکار می گفت تو هر بار که هیزم می شکستی من از ته دل میگفتم آه!

۶) چون از هیزم شکن طلب مزد کرد و هیزم شکن زیر بار دادن آن مزد نرفت.



۷ قاضی پس از شنیدن سخنان آن مرد، از هیزم‌شکن خواست تا چه چیزی را به او بدهد؟

۸ پس از آنکه قاضی سکه‌ها را بر زمین ریخت، مرد بیکار چه گفت؟

۷) سکه‌هایی که از فروش هیزم‌ها به دست آورده بود.

۸) صدای چند سکه



۹ قاضی در پاسخ به پرسش مرد بیکار، که چرا به جای سکه باید صدای سکه نصیب او شود، کسی که برای هیزم شکستن فقط می گوید: آه، مزدش هم چه گفت؟ صدای سکه است!

۱۰ محتوای این داستان، با کدام ضرب‌المثل، تناسب ندارد؟

الف) برو کار می‌کن، مگو چیست کار.

ب) مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

ج) از کوزه همان برون تراود که در اوست.

د) نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.



ا ا ا

